

# سیر و سلوک حضرت آدم (ع)

## در قرآن کریم



استفاده از کلمات شیخ اکبر محی الدین

یاسر جهانی پور

مقدمه

انبیاء هر یک به واسطه اسم متجلی در وجودشان صاحب سیر و سلوکی بودند، کیفیت و تفاوت در نزول تجلیات الهی و اشراقات ربانی بر قلوب ایشان، ناشی از همان اختلاف در ظهور اسماء الهی بر دل آنان بوده است. صعود تا وصول به فنای فی الله و هبوط در قوس نزول از آن اسم (یا اسماً) و به آن اسم است و این مطلب عبارت است از اینکه آنان بواسطه ادراک کامل تر و استعداد بیشتر در قبول فیض از فیض اقدس در حضرت علمیه، قابلیت آن را داشته، که به این مقام نائل شوند و اعیان دیگر را به آن حضرت هادی باشند. آنچه مسلم است این است که هر یک از انبیا - چه اولواالعزم و چه غیر ایشان - به فنا رسیده و از آن گذشته، به محور رسیده اند زیرا که لازمه وصول به نبوت، درک ولایت و کشف خلافت الهی است و تا کسی این دو را ادراک نکند نبوت برای او حاصل نخواهد شد. پس هر یک از انبیاء برای درک اسم متجلی در وجودشان که در حقیقت همان اسم رب و هادی آنهاست، صاحب سلوکی و طریقی بوده است که به طرق بعضی از ایشان در قرآن کریم اشاراتی شده است.

حضرت آدم که مرتبه جمع اسمائی از برای او بود، به واسطه آن اشتباه (که شرح داده خواهد شد) از جنت لقای پروردگار رانده شد و در قوس نزول قرار گرفت تا بتواند با سیر الی الله در جسم خاکی دو قوس را کامل کند و سلوکش را تمام نماید، و حق تعالی به

واسطه او خواست به خلایق بفهماند بی عبارت و طاعت نمی توان به پروردگار معبود مطلق رسید. کیفیت نزول و صعود حضرت آدم خود از مباحث و مطالبی است که عرفا به هر بهانه از آن سخنی گفته و مورد بررسی قرار داده اند. بیان تفصیلی اشتباه حضرت آدم نیز از جمله مباحثی است که نظر اخباریون و فلاسفه و عرفا و حکما و... را به خود جلب کرده و باعث شده تا هر کس پیرامون آن نظری ارائه دهد. با توجه به تفاوت احادیث در این زمینه، سخن از این بحث کار سختی است و ما بر آن هستیم در این مقاله کیفیت آن را از زبان عرفا مورد بررسی قرار دهیم.

### فصل اول: در شناخت خلیفه الله و مقام آدم

در مسطورات ارباب عرفان وارد است که حقیقت حق به اعتبار ذات عاری از هر قید و شرط و اطلاق است و هیچ ارتباطی با اشیا و حقایق اسما و صفات ندارد، در نتیجه تجلی حق تعالی به فیض اقدس اسما و صفات به تبع ظهور اسم اعظم ظاهر شدند و چون اسما به اعتبار اضافه به ممکنات منشاء وجود و ثبوت و تحقق صورتی در حضرت علمند، ناچار اعیان ثابته و ماهیات امکانیه در مقام علم، به تبع وجود اسما و صفات ظاهر شدند. اسما به وجه کثرت هیچ ارتباطی با حق ندارند، سپس محتاج به اسمی اند که جهت وحدت در او، عامل ارتباط با حق باشد. اسم اعظم الله که به اعتبار وحدت و جنبه کون و بطونش عین فیض اقدس است، رابط بین حق تعالی و اسما است، با آنکه اسم الله خود مستفیض از فیض اقدس است.

اسما برای ظهور علمی در حضرت واحدیت، محتاج به خلیفه الهی که منشاء برکات و مبداء کشف اسرار است می باشند، که ولایت و نبوت او ازلی و ابدی است به وجه غیبی اش عین فیض اقدس و به جنبه ظهوری اش عامل ظهور اسما و صفات است. در اصطلاح طایفه از فیض اقدس تعبیر فرموده اند به «خلیفه کبری الهیه» و «حقیقت محمدیه» را که عین ثابت اسم الله است، تعبیر به باطن فیض اقدس و مفتاح الغیب کرده اند، زیرا که هر اسمی را در حضرت علم صورتی است مسما به عین ثابته و در حضرت عین صورتی مسما به مظاهر و موجودات عینیه که این صور ظاهره تجلیگاه و مربوب آن صور علمیه اند. صورت علمی اسم اعظم الله در حضرت واحدیت، حقیقت محمدیه است که منشأ ظهور

دیگر اعیان و عامل تکثر دیگر صور اسما است که از آن تعبیر کرده اند به مفاتیح الغیب لا  
یعلمها الا هو . که منشاء ظهور و بروز هستی و جلوگاه و آینه تمام نمای رحمت مطلق  
الهی است :

ان الحقیقه المحمدیه صورة الاسم الجامع الالهی وهو ربها، و منه فیض و  
الاستمداد علی جمیع الاسماء، فاعلم: ان تلك الحقیقه هی التي ترب صور العالم  
كلها بالرب الظاهر فیها الذي هو رب الارباب، لانها هی الظاهرة فی تلك المظاهر .<sup>۱</sup>  
اسم اعظم الله به واسطه کمال وحدتش که عامل در ارتباط بین حق و اسماست و  
منشاء جریان فیض و مجرای رحمت از حق، سریان در تمامی اسماء و ظهور در جمیع  
ممکنات به نحو تام دارد . اولین مظهر از مظاهر اسم اعظم، مقام رحمانیت و رحیمیت  
ذاتی ات هر کدام از اسماء که جنبه وحدت در او بیشتر و کاملتر باشد افقش به افق اقدس و  
اسم الله نزدیکتر است/ از این رو جنبه احاطه و افاضه اش از دیگر اسما بیشتر است و این  
دو اسم که اول تجلی و ظهور اسم اعظم الله می باشند . احاطه شان کاملتر و ادراکشان اکبر  
است که شامل جمیع اسماء می باشند اسم رحمان صورت حقیقت وجود منبسط و اول  
مظهر او عقل اول است اینکه گفته می شود اسم الله اسم اعظم و جامع جمیع اسماء است، به  
این معناست که جنبه ظهور و بطون و جلال و جمال در این اسم در حد میانه و اعتدال  
است زیرا که اسماء یا جنبه جلال و قهر و یا جنبه جمال و رحمت در آنها غلبه دارد و این  
اسم تنها اسمی است که هر دو مقام را در حد وسط دارا است . به اعتبار دیگر اگر لحاظ  
شود هر اسمی مستجمع جمیع اسماء دیگر و مندک در آنها و همه فانی در ذات حقند .

بنابراین بر طبق آنچه گفته شد فیض اقدس همان خلیفه الهی است که مبداء ظهور  
مکنونات عالم غیب و رب و روح و مبداء حقیقت محمدیه و اصل خلافت و ولایت و  
قطبیت در جمیع عوالم وجودی است/ و حقیقت محمدیه همانگونه که بیان شد صورت  
اسم جامع الهی و مربوب اسم اعظم است و چون هر صورت و مظهری با ظاهر متحد و  
موافق است، عین ثابت محمدی (ص) با اسم اعظم در وجود خارجی اتحاد دارد بلکه به  
عقیده جمعی از عرفا عین فیض اقدس و باطن اوست . این اسم به اعتبار علمیت جاری در  
جمله اسماء و به اعتبار عینیت متجلی در جمیع کائنات و ممکنات و تمام عوالم وجود از  
غیب و شهود است ./ بنابراین حقیقت محمدیه به ربوبیت مطلقه، مربوبی جمیع عوالم وجود

از اسفل السافلین تا اعلیٰ علین می باشد.

قلب نبی مکرم اسلام در کالبد خاکی تجلیگاه تام اسم الله و آینه تمام نمای اسمای الهی است كما قال (ص): کنتُ نبیاً و آدم بین الماء والطين، آنگاه که آدم مصنوع به دست جمال و جلال الهی بود از روح نبی خاتم و اولیاء او استمداد و فیض طلب می نمود. حضرت آدم رشحه ای از رشحات و گوشه ای از دریای بیکران فضائل محمد و آل او (صلوات الله علیهم) است: فالامر کله منه ابتداءؤه و انتهاؤه و الیه یرجع الأمر کله كما ابتداء منه.

در مسلک عرفا، کلیت و برتری اسم الله بر دیگر اسماء و احاطه اش، کاملاً واضح و روشن است، اسماء همانطور که در عالم علمی دارای صورند، در عالم عینی نیز دارای صوری اند که این مظاهر تجلی گاه آنها در عالم شهادتند. حقیقت اسم الله دارای صورتی تام است که محیط بر جمیع مظاهر می باشد که از آن تعبیر به عین ثابت محمدیه (صلی الله علیهم و آله وسلم) نموده اند که مبدأ وجود اعیان دیگر و عامل جریان فیض از فیض اقدس بر آنهاست از همین رو به واسطه کلیت و احاطه اش سریان در تمامی اعیان بلا استثنا دارد همانگونه که اسم الله جریانی تام در دیگر اسماء دارد. این عین ثابت در مقام ظهور شامل جمیع حقایق از عقل اول تا هیولای اولی می باشد و به حکم اتحاد ظاهر و مظهر عین هرشی است، با توجه به حکم النهایات هی الرجوع الی البدايات. بازگشت جمله اسماء به اسم الله و رجوع تمام اعیان به عین ثابت محمدیه است. انسان کامل ختمی محمدی همان گونه که عامل وجود مظاهر و اعیان است، همان گونه نیز عامل اضمحلال و اندکاک آنهاست: بکم فتح الله و بکم یختم.

علت آنکه انبیاء (ع)، جامعیت وجودی حضرت ختمی مرتبت را ندارند، آن است که مظهر اسم الله و متحقق به این اسم نیستند، از این رو دینی که می آورند کامل و جامع و ماندنی نبود؛ مقتضیات موجود در اسماء و استدعای اعیان و مظاهر علت نسخ هر دین و درک دین دیگر است. بنابراین همانطور که اسم الله محیط بر دیگر اسماء و حاکم بر آنهاست، مظهر این اسم در عالم شهادت نیز حکم خلافت الله و حکومت بر دیگر مظاهر را دارد. سپس انسان کامل ختمی محمدی و اولیای او بالتبع که حکم او بر آنها نیز جاری است به واسطه اتحاد ظاهر و مظهر خلیفه الله بر عوالم وجودی و اکوان شهودی و غیبی اند، چه به خلافت

ظاهری برسند چه نرسند، خواه در خفا باشند خواه در جمع. و اگر عالم یک لحظه از وجود خلیفه الله خالی گردد زمین اهل خود را خواهد بلعید و آسمانها متلاشی خواهند شد شیخ اکبر (قدس سره) درباره انسان کامل در فصوص الحکم چنین می گوید:

فانه به نظر الحق تعالی الی خلقه فرحمهم زمانی خدا چشم و گوش بنده می شود و زمانی بنده چشم و گوش خدا. خدا به انسان کامل می بیند خلایق را و نظر و رحمت بر ایشان به واسطه او می کند.

فهو الانسان الحادث الازلی و النشؤ الدائم الابدی و الكلمه الفاصلة الجامعة فتم، العالم بوجوده فهو من العالم كمض الخاتم من الخاتم، الذي هو محل النقش والعلامة التي بها يختم الملك على خزانته وسماءه خليفة من اجل هذا... فلا يزال العالم محفوظاً مادام فيه هذا الانسان الكامل الا تراه اذا ازال وفك من خزانته الدنيا لم يبق فيها ما اختزنه الحق تعالی فيها و خرج ما كان فيها و التحق بعضه ببعضه وانتقل الامر الی الاخره فكان ختماً علی خزانه الاخره ختماً ابدیاً<sup>۲</sup>

و همچنین شیخ مؤید الدین الجندی در شرح این کتاب می گوید:

اعلم ان الاسم الاعظم من عالم الحقائق و المعانی حقیقه و معنی، و من عالم الصور و الالفاظ صوراً و معنی. اما حقیقه فهی احدیة جمع، جمع الحقائق الجمعیة الكمالیة و اما معناه فهو الانسان الكامل فی کل عصر، و هو قطب الاقطاب، حامل الامانة الالهیة، خلیفه الله و نائبه الظاهر بصورته التي خلق علیها آدم (ع) و اما صورته حساً فهی صورة کامل ذلك العصر<sup>۳</sup>.

۴ / آنچه مشخص است این است که خلیفه الله کسی است که جامع جمیع اسماء و صفات و کامل در کمالات الهی باشد و متحقق به عین ثابت اله، و او حقیقت محمدیه و در عالم شهادت پیغمبر اسلام بالاصل و اولیای او بالتبع می باشند و غیر از ایشان هر کس خلیفه، اسم متجلی در وجود خود است.

قال الحق تعالی: و اذ قال ربك للملائكة اني جاعل في الارض خليفة قالوا اتجعل فيها من يفسد فيها و يفسك الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدس قال انی أعلم ما لا تعلمون. (البقره، ۲/۳۰)

جامعیت ملائکه در درک اسماء چون جامعیت آدم نیست، علت اعتراض ملائکه به

خلقت آدم نیز همین است. ادراک علوم الهی تابع درک اسماء و مراتب الهی است. در پس هر پرده علمی نهفته است که جز با خرق آن حجب کشف نخواهد شد. تابیدن انوار الهی بر دل سالک و فهم علوم و حقایق جدید، نشانگر خرق حجایی از حجب است. این اعتراض از آنجا سرچشمه می‌گیرد که ملائکه جز خود و تسبیح و تحمید خود چیزی را نمی‌دیدند و عبادت خود را بالاترین عبادت فرض می‌کردند یعنی آنکه نتوانسته بودند حجاب خودیت را از خود رفع کنند غافل از آنکه حق تعالی اسماء را بالکل به آدم خواهد آموخت، به این معنا شیخ در فصوص چنین اشاره فرموده است:

فكانت الملائكة له كالقوة الحسية و الروحانية التي في النشأة الانسانية و كل قوة منها محجوبة بنفسها لا ترى افضل من ذاتها... فان الملائكة لم تقف مع ما تعطيه نشأة هذه الخليفة، ولا وقفت مع ما تعطيه حضرة الحق من العباداة الذاتية فانه ما يعرف احد من الحق الا ما تعطيه ذاته وليس للملائكة جمعية آدم.<sup>۴</sup>

آدم حق تعالی را به اسمائی تسبیح و تقدیس فرمود که ملائکه از آن آگاه نبودند، زیرا که ملائکه مراتبی دارند که تجاوز از آن مرتبه بر ایشان ممکن نیست، لکن آدم مقام او مشتمل است بر جمیع مقامات.

## فصل دوم: سرگناه آدم و دوری او از پروردگار

این فصل، فصلی است که در هیچ یک از کتب به آن اشاره نشده و هیچ کشفی از آن نگردیده، که اشراقی ملکوتی و الهامی ربانی است بر دل آن کس که راه حق را بگشاید و سیر الی الله نماید و حقیقت آن کشف نخواهد شد جز بر کسانی که مسیر او پیمودند و یا خواهند پیمود، زیرا که هر علمی با استدلال منطبق نمی‌شود. کشف بعضی علوم جز با خرق حجب حاصل نمی‌شود.

در فصل قبل معلوم شد بعضی اسماء بر بعض دیگر محیطند. در سلسله مراتب وجود اسماء محاط تابع تجلیات و فیوضات اسماء محیطند زیرا که این اسماء به اسم اعظم نزدیکتر و جنبه وحدت در آنها بیشتر از جنبه کسرت است. صور اسماء در حضرت شهادت نیز تابع همین قاعده‌اند آنکه جلوه‌گاه اسم محاط، الهی است محتاج است به فیوضات آنکه محل تجلی اسم محیط الهی است وجود یکی مرهون وجود دیگری است. اینکه امیر

المؤمنین فرمود: من با تمام انبیاء در باطن بوده‌ام و با پیغمبر خاتم در ظاهر، نشان از این بیان است. کمال ولایت و نبوت تکوینی او از دیگر انبیاء، باعث آن شده است که به احاطه قیومیه با تمام انبیاء از آدم تا خاتم بوده و محل فیض بر ایشان باشد. آنکه بخواهد بی وساطت مرتبه بالای خود به خدا برسد محکوم به فنا خواهد شد. پس باید هر اسمی در اسم فوق خود فانی شود تا به الله رسد.

قرآن کریم درباره تکلم بشر با خداوند چنین می‌فرماید: و ما کان لبشر أن یکلمه الله إلا وحياً أو من وراء حجاب أو یُرسل رسولاً فیوحی بإذنه ما یشاء إنه علی حکیم. (شوری، ۵۱/۴۲)

تکلم خداوند با بشر شامل سه مرحله است برای آنان که در ابتدای راهند، ارسال رسول که رسول شامل ملکی از ملائک یا کسی که در عرفان به درجه بالاتری رسیده است می‌باشد آنکه از ابتدای راه بگذرد و به میانه برسد تکلم با حق از پس حجب نورانی است و آنکه به پایان راه برسد سخنش با حق بی واسطه و مستقیم است، آنکه مقامش در حدی است که او باید با ارسال رسول با خدا صحبت کند اگر از حد خود تجاوز کند مستهلک و مندک و نابود خواهد شد، زیرا که تحمل ثقل آن را نخواهد داشت. از بین انبیاء دو کس خواستند بی واسطه حجاب نوری محمد و آل محمد با حق صحبت کنند که هر دو به فنا رسیدند و قرآن به هر دو اشاره کرده است یکی آدم و دیگری موسی.

اما فرق این با آن. آدم خواست بی وساطت عین ثابت محمدیه پروردگارا رؤیت کند، که از درجه لقاء حق ساقط شده و به عالم اسفل رانده شد. این مطلب از آنجا معلوم می‌شود که پروردگار فرمود: فتلقى آدم من ربه کلمات فتاب علیه إنه هو التواب الرحیم (بقره، ۳۷/۲). در احادیث معصومین به این مطلب اشاره شده است که آن کلماتی که آدم از درک آنها عاجز بود با آنکه حق تعالی اسما را به او آموخته بود محمد و آل محمد است زیرا که آدم مقام آنان را نشناخته و توجهی به آنها ننموده بود پس به آن واسطه رانده و به همان واسطه‌ها باز به لقاء حق نائل شد و این زمانی بود که او مقام آنان را شناخت و دانست که باید از طریق مقام برتر خود به الله برسد.

و اما موسی نائل به تکلم با حق بود اما حق را از پس حجاب نوری و مقهور در ذات می‌دید و این حجاب، حجاب نوری محمد و آل محمد بود. پس موسی مقامش به جایی رسید که لیاقت یافت حق را به حجاب رؤیت کند و با او بی واسطه تکلم نماید. پس حق

تعالی آن حجاب را از پیش چشم موسی برداشت و موسی به فنای فی الله یا اگر می خواهی بگو به فنای در محمد و ال محمد رسید قال الحق تعالی : فلما تجلی ربّه للجبل جعله دكاً و خرّ موسی صعقاً... قال یا موسی اِنّی اصطفیتک علی الناس برسالاتی و بکلامی فنخذ ما اتیتک . (اعراف، ۷/۱۴۳-۱۴۴) قرآن به تصریح اشاره به این نکته دارد که پس از صعق موسی در حقتعالی ، پروردگار او را به تکلم به واسطه با خود برگزید . زیرا که خداوند موسی را از ابتدا برای خود آفریده بود یعنی آنکه نهایت سیر موسی به الله خواهد بود و اصطنتکت لِنَفْسِی . (طه، ۴۱/۲۰)

خدا می داند در این آیات چه قدر از اسرار الهی نهفته است که قلب بشر از درک آنها و در ذره ای از آنها عاجز است . کیفیت سیر موسی به حق خود مقاله ای جدا می طلبد که خارج از محدوده کلام ماست . شاید یکی از اسرار هبوط آدم ، ظهور بعضی از اسماء الهی باشد . اسماء غفور ، رحیم ، تواب و امثال آنها زمانی ظاهر می شود که گناهکاری باشد . با این اسماء است که حق بنده را به سمت خود می کشد . مرحوم تاج الدین خوارزمی در شرح فصوص می گوید :

حکمت الهیه اقتضا کرد ظهور مخالفت را از انسان تا ظاهر شود از او مرحمت و غفران ، چنانکه در حدیث قدسی آمده است : «لولم تذنبوا لذهبت بکم و خلقت خلقاً یذنبون ویستغفرون فأغفر لهم» یعنی اگر شما گناه نمی کردید . شما را می بردم و خلقی دیگر می آوردم تا گناه می کردند و استغفار می نمودند تا برایشان مغفرت می کردم که آینه جمال نمای مغفرت من گناهکاری شماست و هم چنین مخالفت امر در ظاهر از برای موافقت ارادت است در باطن ، از آنکه هر یک ، عمل به مقتضای اسمی می کند که ربّ اوست . پس او در حال مباشرت معصیت در عین طاعت رب خویش است... حضرت الهی تخمیر طینت آدم و خلق او به دو دست صفات جلالیه و جمالیه کرد تا در یکی طاعت و در دیگری مخالفت ظاهر گردد .<sup>۵</sup> تا اینجا سرّ هبوط و سرّ صعود و کیفیت آن به اجمال بیان شد و اینک کلام آخر .

### فصل سوم : کلامی درباره انسان کامل (نقل کلام جمعی از عرفا)

گفتیم که صورت خارجی اسم اعظم متحقق در عالم شهادت انسان کامل است .



انسان کامل به حب نشئه خلقیه در دنیا، مظهر تمام نمای اسمای الهی است. حق تعالی به او می بیند و می شنود و عمل می کند و از مجرای او رحمت به خلایق می رساند. قلب انسان کامل کعبه حقیقی و محل نزول و اجلال پروردگار است. و او به حسب نشئه روحانیه متحقق به ربوبیت و فیاضیت و خلیفه الهی است بر عوالم وجود. پس به یک نظر خلق است و به دیگر نظر حق. قطره باران چو از دریا جدا شد باز به دریا بر می گردد. زمانی که قطره است نمی توان او را دریا گفت چون در دریا محو شد اسم دریا به خود می گیرد.

انسان کامل در اسماء عین حق است چو از خلق برید و به حق پیوست و در او متلاشی شد حق است و نه خلق، چون دیگر چیزی از خلقیت او غیر از همین نشئه خاکی نمانده.

شیخ در فصوص می گوید:

فقد علمت حکمة منشأة جسد آدم اعنی صورته الظاهره و قد علمت منشأة روح  
آدم اعنی صورته الباطنه فهو الحق الخلق وقد علمت نشأة ربته و هی المجموع  
الذی به استحق الخلافة . ۶

شیخ مؤید الدین جندی نیز در شرح خود بر فصوص درباره انسان کامل چنین می گوید:

و اما انشأ الله تعالی صورة باطن الانسان علی صورته تعالی فهو ان الانسان الكامل

.....